

با گزارش اهالی روستا سارق حرفه‌ای دستگیر شد

بخشندۀ اگرچه به همسایه هایش گفته بود پس از آزادی از زندان، درزمینه خریدوفروش موتورسیکلت های دست دوم مشغول به کار شده. اما سوابق گذشته اش سبب ظن اهالی روستا به این مرد جوان شد. او هر روز با موتورسیکلت جدیدی به روستا بازمی گشت و در خانه، آن ها را آواراق می کرد. ساکنان این روستا در بخش رضویه که از سوابق همسایه خود اطلاع داشتند، در تماس با پلیس، ترده های مشکوک این فرد را با موتورسیکلت های مختلف گزارش کردند، گزارشی که مأموران دایره تجسس پاسگاه انتظامی آبروان مأمور رسیدگی به آن شدند. آن ها با حضور نامحسوس در روستا وزیر نظرگرفتن متهم، موفق به جمع آوری مستنداتنی شدند که نشان می داد موتورسیکلت هایی که متهم با آن هادر روستا تردد می کند، مسروقه هستند. با تکیه بر این مستندات، مأموران پس از هماهنگی با مقام قضایی، در عملیاتی ضربتی متهم را در محل اختفایش دستگیر کردند. پس از دستگیری متهم، مأموران در بازرسی از محل، دو دستگاه موتورسیکلت سرقتی و تعداد زیادی قطعات موتورسیکلت از جمله کاربراتور وانژکتور را به همراه لوازم سرقط از جمله قیچی آهنی بزرگ، یک عدد آچار شلافی، یک عدد شمشیر، یک عدد نیمکت و یک عدد چاقوی ضامن دار کشف کردند. متهم چهل ساله پس از انتقال به مقر پلیس، به سرقت پنج موتورسیکلت اعتراف کرد. او در بازجویی ها گفت که موتورسیکلت های فاقد تجهیزات ایمنی را از معابر عمومی شهر مشهد سرقت می کرده است. تحقیقات پلیس درباره کشف جرائم و دستگیری همدستان احتمالی دیگر متهم ادامه دارد.

دستگیری عاملان نزاع جمعی در پارک صادقیه

بخشندۀ چند روز پیش دو گروه از ارادل و اوپاش در بوستان صادقیه، به جان هم افتادند. به دنبال بروز این نزاع دسته جمعی که منجر به ترس و وحشت شهروندان به ویژه کودکان شد، مأموران کلانتری الهیه به محل اعزام شدند. اگرچه پیش از رسیدن پلیس، عوامل این نزاع گروهی از محل گریخته بودند، اما مأموران امنیت عمومی کلانتری الهیه با حضور در محل، تحقیقات گسترده ای را برای شناسایی و دستگیری متهمان آغاز کردند. در بررسی های اولیه پلیس مشخص شد در این نزاع بیست مرد جوان حضور داشتند وانگیزه آن ها اختلافات قبلی بوده است. در ادامه رسیدگی به این پرونده مأموران با انجام برخی اقدامات پلیسی و تحقیقات میدانی سه نفر از عوامل اصلی بروز این نزاع دسته جمعی را شناسایی و در عملیات هایی مجزا دستگیر کردند. متهمان پس از انتقال به کلانتری و اعتراف به شرکت در نزاع، برای سیر مراحل قانونی به مراجع قضایی معرفی شدند.

برق، جان مرد جوان را گرفت

جلائیان ا روز گذشته در یکی از کارگاه های تولیدی منطقه خلق آباد، یک کارگر جوان حین کار به دلایل نامشخص دچار برق گرفتگی شد. به دنبال این حادثه، کارگران حاضر در کارگاه بلافاصله با اورژانس تماس گرفتند و به یاری همکار خود رفتند. تلاش کارگران و نیروهای امداد برای نجات این کارگر جوان سودی نداشت. با حضور امدادگران اورژانس در این کارگاه مشخص شد این مرد جوان به دلیل برق گرفتگی، جان باخته است. با اعلام مرگ مشکوک این کارگر جوان به پلیس، تحقیقات اولیه توسط مأموران پاسگاه خلق آباد انجام شد. در جریان تحقیقات اولیه مشخص شد کارگر جوان به دلایل نامشخص حین کار با یکی از دستگاه های آنرا، دچار برق گرفتگی شده و جان باخته است. با تأیید مرگ این جوان، پیکر او به پزشکی قانونی منتقل و تحقیقات پلیس درباره علت بروز این حادثه آغاز شد. با حضور مأموران در محل و در بررسی های اولیه این حادثه مشخص شد مردی جوان حین کار با یکی از دستگاه های کارگاه مدنظر به علت ناعلمومی دچار برق گرفتگی شده که تلاش نیروهای امدادی برای نجات وی نتیجه نداده است. در این رابطه پرونده قضایی تشکیل شد و تحقیقات برای علت دقیق حادثه با هماهنگی مقام قضایی ادامه دارد.

کشف شیشه از تریلی سفید

جلائیان ا اشراف اطلاعاتی مرزبانان استان سبب دریافت خبری از ارسال یک محموله مواد مخدر صنعتی به کشورمان شد. به دنبال دریافت این خبر، مرزبانان پیش از اینکه حتی قاچاقچیان با محموله مواد مخدر به سمت مرز کشورمان حرکت کنند، در حالت آماده باش کامل قرار گرفتند. مرزبانان مستقر در مسیر ورودی خودروهای ترانزیتی کشور، تمهیدات خاصی برای رصد محورهای ترانزیتی به کشور داشتند. به دنبال این آمادگی بود که مرزبانان به محض ورود یک دستگاه تریلی سفید، این خودرو را برای بازرسی کامل متوقف کردند. اگرچه در قسمت بار و کابین این خودروی سنگین مورد مشکوکی پیدا نشد، اما مرزبانان هنگ مرزی تایباه به بازرسی بیشتر پرداختند تا اینکه سرانجام موفق به کشف جاساز ماهرانه ای در کف تریلی شدند؛ جاسازی که در آن پنجاه بسته مواد مخدر صنعتی از نوع شیشه به وزن ۱۵ کیلوگرم پنهان شده بود. با کشف این محموله، مرزبانان، راننده را به عنوان متهم دستگیر کردند و به همراه مواد کشف شده تحویل مراجع قضایی دادند.

رنگ پریدگی و فرار دزد با دیدن پلیس

جلائیان ا شب گذشته مأموران کلانتری شهرک شهید رجایی حین گشت زنی در محدوده منطقه مهدی آباد با مردی جوان روبه رو شدند که یک کیسه بزرگ همراه داشت. این مرد جوان با مشاهده خودروی پلیس، ناگهان پا به فرار گذاشت و شروع به دویدن کرد. با فرار این مرد جوان، مأموران بلافاصله به تعقیب متهم پرداختند و پس از طی مسافتی کوتاه، او را دستگیر کردند. پس از دستگیری این مرد جوان مأموران در بازرسی از او، یک دستگاه جک خودرو و تعدادی آچار آلات کشف کردند. متهم در بازجویی اولیه ادعا کرد این لوازم را از یک دستگاه سواری پراید سرقت کرده است. او حتی مأموران را به محل سرقت راهنمایی کرد و اموال را به مال باخته بازگرداند. پس از انتقال متهم به کلانتری شهرک شهید رجایی، مأموران تحقیقات گسترده ای درباره انجام دادند و به مستندات متعددی درباره متهم دست پیدا کردند. مدارکی که متهم در مواجهه با آن ها به چهره دفرقه سرقت قطعات و محتویات داخل خودرو و شش فقره سرقت وسایل از داخل حیاط خانه های ویلایی در محدوده شهرک شهید رجایی اعتراف کرد.

زنی که از چاله به چاه مشکلات و بیماری افتاده بود، با حمایت مشاوران پلیس مشهد دوباره به خانه اش برمی گردد

پایان کابوس های ویدا

سعید جلائیان

گزارش

زن جوان صبح زود به بهانه ورزش در پارک ملت از خانه خارج شده بود، اما حال و حوصله رفتن به پارک رانداشت، همین طور داشت در حاشیه بزرگراه آزادی راه می رفت که نگاهش به سردر کلانتری سجاد افتاد و ناخود آگاه به سمت آن رفت، اما انگار که دودل باشد، برگشت. او دوباره به سمت کلانتری برگشت و این بار وارد شد و با اولین افسری که دید، گفت: خیلی وقته به خودکشی فکر می کنم، می ترسم به بچه هایم آسیب بزنم، آیا مأمور زنی اینجا هست که بتوانم باهاش صحبت کنم؟

با توجه به اهمیت موضوع و اظهارات زن جوان، سرهنگ ابراهیم خواجه پور، رئیس کلانتری سجاد، بلافاصله در جریان اظهارات عجیب این زن جوان قرار گرفت و همان لحظه، با صدور دستوراتی تخصصی و فنی، و جبهه شهرباف، مسئول دایره مددکاری و مشاوره این کلانتری را مأمور رسیدگی و کمک فوری به زن جوان کرد.

به دنبال این مأموریت، زن جوان به اتاق مشاوره و مددکاری کلانتری راهنمایی شد. او در بدو ورود خودش را خانم دکتر «ویدا» معرفی کرد، روی یک صندلی نشست و بدون مقدمه گفت که هرشب به خودکشی و کشتن فرزندانش فکر می کند و به تاژگی متوجه شده که به بیماری «ام اس» مبتلا شده است.

زن دیگر چیزی نگفت و پنج دقیقه روی صندلی بدون هیچ واکنشی نشسته بود تا اینکه مسئول دایره مددکاری و مشاوره با گذاشتن یک لیوان چای داغ مقابل زن جوان، به او اطمینان داد که به جای امنی آمده است. زن جوان دوباره خودش را معرفی کرد و گفت که به تاژگی دچار بیماری ام اس شده است. او بدون هیچ مقدمه ای گفت که از کودکی مجبور بوده تمام کارهای خانه را انجام بدهد.

زن جوان پس از مکثی طولانی ادامه داد: مادرم زن تحصیل کرده ای است، اما پدرم نه. او همیشه پدرم را با این جمله که «تویی عرضه هستی» تحقیر می کرد. این جمله همیشه درگوش من است، مادرم به راحتی با همین جمله پدرم را خشمگین می کرد و او به جان مادرم می افتاد و کنکش می زد. مادرم که زورش به پدرم نمی رسید، بعد از آن مر کنک می زد. مادرم دانشجوی مقطع دکتری بود که باردار شد. ماه های آخر بارداری اش بود که یک شب دعوی سختی بین والدینم شکل گرفت. پدرم، مادرم را به شدت کنک زد تا جایی که او را به بیمارستان بردیم و مادرم همان شب زایمان کرد. من صاحب برادری شدم که معلولیت ذهنی و تکلمی داشت. او که به دنیا آمد، قدمش خیر بود. دیگر پدرم هرگز مادرم را کنک نزد، اگرچه این موضوع شامل من نشد و مادرم نه تنها من را همچنان کنک می زد، بلکه مسئولیت نگهداری از برادر معلولم را از سن ۹ سالگی روی دوش من گذاشت. او می گفت اعتقادی به پرستار ندارد.

● مادر نگذاشت پزشک شوم

ویدا لیوان چای را از روی میز برداشت و مشغول بازی با آن شد. او پس از توقف کوتاهی دوباره ادامه داد: در مقطع دبیرستان به این امید که با قبولی در دانشگاه از زندگی با والدینم فرار می کنم، شبانه روز درس می خواندم. اگرچه فکرش را هم نمی کردم بارتبه ام بتوانم در رشته پزشکی بهترین دانشگاه کشور ثبت نام کنم. من می توانستم در رشته پزشکی بهترین دانشگاه ایران تحصیل کنم، اما مادرم که تازه استاد دانشگاه شده بود مانع شد. او با رتبه من به تمام دوستان و اقوام فخر فروخت، اما در کمال ناباوری به من اجازه ثبت نام در دانشگاه تهران را نداد. مادرم تمام آرزوهایم را با مخالفتش از بین برد. من نمی خواستم دیگر در خانه بمانم. به همین خاطر حاضر شدم برای تحصیل در یک رشته دیگر به یکی از استان های مجاور بروم. مادرم این بار مخالفت نکرد.

● تحصیل به قصد شوهریابی

این زن افزود: از روز اول دانشگاه به این فکر بودم که باید تاپیش از اینکه درس تمام شود، ازدواج کنم. دوستانم هم البته کم نقش نداشتند. آن ها مدام می گفتند پسران را در همان ترم های اول می توان به ازدواج ترغیب کرد و بعد از آن دیگر سوزه ازدواج پیدا نمی شود، برای همین از همان ترم اول به دنبال مرد مناسبی برای ازدواج بودم. از میان همه پسران دانشگاه، به پسری علاقه مند شدم که همه به او لقب «بی عرضه» داده بودند. او شباهت زیادی به پدرم داشت و همین موضوع سبب نزدیکی بیشتر من با «بهنام» شد. حرف ازدواج را با نقشه ای دخترانه در ذهن این پسر گذاشتم و او هم در ترم ۳ به من پیشنهاد ازدواج داد. من در طول ترم اصلا به مشهد نمی آمدم، اما بعد از خواستگاری بهنام، همراه هم به مشهد آمدمیم و او با خانواده ام آشنا شد. خانواده بهنام ثروتمند بودند و او نیز مانند من تحصیل کرده بود. تمام گزینه های لازم را برای یک داماد خوب داشت، اما مادرم پس از خواستگاری بهنام، آب پاکی را روی دست هر دوی ما ریخت و گفت با این ازدواج مخالف است، پدرم نیز حرف همسر استاد دانشگاهش را تکرار کرد.

● عقد بدون حضور مادر

ویدا از کیفی که همراه داشت یک قطعه عکس بیرون آورد و گفت: آن موقع تمام پسران دانشگاه من را با بهنام دیده بودند و فکر می کردم دیگر گزینه دیگری برای ازدواج پیدا نمی کنم. بهنام را راضی کردم تا از طریق مجوز قضایی ازدواج کنیم، هرطور بود با اجازه دادگاه، بدون حضور والدینم عقد کردیم. اگرچه اصلا ناراحت نبودم که نیستند. با اصرار بهنام، پس از چند ماه حاضر شدم با والدینم آشتی کنم. به خاطر دیدن برادرم به خانه آن ها رفتم. اگرچه مادرم من را به اسم «یاغی» صدا می زد. من هم سرکار می رفتم و درآمد خوبی داشتم که آن را تا ریال آخرش پس انداز می کردم.

دو سال پس از ازدواج در حالی که مدرک کارشناسی ارشدم را گرفته بودم با کمک علم پزشکی باردار شدم. خیلی خوش حال بودیم و خدا پسری زیبا به من داد. پسرم یک سالش بود که برای دومین بار باردار شدم. این بار اما بهنام نه تنها خوش حال نشد، بلکه مدام می گفت باید بچه را سقط کنیم. اصرارش برای سقط بچه را که شنیدم، از او متنفر شدم. من به حرف های او گوش نکردم و دخترم به دنیا آمد.

● دوستان خانه خراب کن

زن سرش را پایین انداخت، به طوری که سخت می شد صدایش را شنید. او بیان کرد: رابطه ما با خانواده و فامیل کم و در عوض با دوستانمان زیاد بود. در واقع دوستان من و بهنام جای خانواده را برای هر دوی ما گرفته بودند. «سپهل» و همسر سابقش یکی از این دوستان بودند. ما خیلی به خانه هم رفت و آمد داشتیم. پس از زایمان دوم، رابطه سپهل با همسرش به هم خورد. آن ها دچار اختلاف شدیدی شدند و او بارها از من برای حل مشکلاتش مشورت گرفت. در خلال همین گفت و گوها بود که سپهل یک شب به من گفت که همسرش را به زودی طلاق می دهد و به من هم پیشنهاد داد که از بهنام جدا شوم تا با یکدیگر ازدواج کنیم. با اینکه همان لحظه پیشنهادش را رد کردم، اما او بارها این حرف را تکرار کرد. من عاشق شوهرم نبودم و مشترک با حضور بهنام و دو فرزند آن ها تشکیل داد. جلساتنی که در خلال آن ها بهنام که در ابتدا همسر سابقش را به خیانت متهم می کرد، حاضر به بخشیدن او شد. مرد جوان پس از برگزاری چندین جلسه مشاوره که حتی به صورت گروهی تشکیل شد، گفت که همسر سابقش را می بخشد و حتی حاضر است به خاطر آینده فرزندانش دوباره با ویدا ازدواج کند. با وجود این پیشنهاد اما به توصیه مشاوران متخصص قرار شد ویدا و بهنام برای یک مدت کوتاه دور از یکدیگر به این موضوع فکر کنند. جلسات مشاوره ویدا همچنان ادامه دارد.

او حتی منکر فرزندانش شد و آن ها را به همراه من از خانه بیرون انداخت. می خواستم آن روز به خانه پدرم بروم، اما مادرم که گویا با بهنام صحبت کرده بود، ما را راه نداد. او با الفاظ رکبکی، در خانه پدرم را به روی من بست. من و بهنام طلاق گرفتیم و من تصمیم گرفتم با سپهل ازدواج کنم. پسرم اما با اینکه سن کمی داشت به شدت مخالفت کرد. پسرم حالا به مدرسه می رود، حتی تهدید کرد که از خانه فرار می کند. در حالی که درگیر این مشکلات بودم یک روز متوجه ابتلای خودم به بیماری ام اس شدم. بدون شک این بیماری نتیجه شرایط زندگی من بود. به شدت دچار افسردگی شدم. هر شب به خودکشی فکر می کنم و حتی چندین بار تصمیم گرفتم خودم و هر دو فرزندم را بکشم.

● از نفرت به عشق

پس از ثبت اظهارات ویدا، بلافاصله مادرش برای شرکت در جلسه مشاوره به کلانتری دعوت شد. مادری که در پاسخ به این دعوت مدعی شد دختری ندارد، با وجود رد دعوت توسط مادر زن جوان، مسئول دایره مشاوره و مددکاری کلانتری سجاد جلسات انفرادی مشترک با حضور بهنام و دو فرزند آن ها تشکیل داد. جلساتی که در خلال آن ها بهنام که در ابتدا همسر سابقش را به خیانت متهم می کرد، حاضر به بخشیدن او شد. مرد جوان پس از برگزاری چندین جلسه مشاوره که حتی به صورت گروهی تشکیل شد، گفت که همسر سابقش را می بخشد و حتی حاضر است به خاطر آینده فرزندانش دوباره با ویدا ازدواج کند. با وجود این پیشنهاد اما به توصیه مشاوران متخصص قرار شد ویدا و بهنام برای یک مدت کوتاه دور از یکدیگر به این موضوع فکر کنند. جلسات مشاوره ویدا همچنان ادامه دارد.

در ترکیه در دریای اژه، چهارده مهاجر، جان خود را از دست دادند.

پس از آنکه قایق حامل هجده مهاجر حدود ۱۰ دقیقه پس از حرکت، درحال غرق شدن بود، یک تیمه افغانستانی موفق شد به ساحل صخره ای برسد و درخواست کمک کند. با اعزام قایق های گارد ساحلی و یک تیم غواصی، یک نفر دیگر نیز نجات یافت و اجساد چهارده نفر دیگر هم پیدا شد.

تصادف جاده‌ای مرگ‌بار در قزاقستان

مهره دوازده نفر در یک تصادف جاده ای در منطقه آکتوبه در غرب قزاقستان کشته شدند. این حادثه در پی برخورد یک کامیون و یک دستگاه خودروی سواری در بزرگراه سامارا – چیمکنت در نزدیکی روستای بلکوپا رخ داد. گزارش های اولیه نشان می دهد که کامیون به لاین روبه رو منحرف شده است. هر دو راننده و ۱۰ سرنشین خودروی سواری در محل حادثه جان باختند.

حاکي از آن است كه بیشتر مسافران هنگام وقوع حادثه خواب بوده اند.

آتش سوزی وانفجار در كارخانه روسی

مهراتعداد كشته شدگان انفجار در يك كارخانه نظامي در نزدیکی شهر چلیابینسك در اورال روسیه به دوازده نفر رسید و تعداد زخمی ها نیز به پنج نفر افزایش یافت. بازرسان روسی اعلام کردند كه پرونده جنایی برای این حادثه تشکیل داده اند. گفته می شود كه این انفجار در كارخانه «پلاست ماس» كه تحت كنترل شركت دولتی روستك روسیه است، رخ داده است.

غرق شدن ۱۴مهاجر درواژگونی قایق

ایسنا ا بر اثر غرق شدن یک قایق در نزدیکی سواحل استان «موغله»

۲۰کشته در تصادف اتوبوس باموتورسیکلت



صدایسنا ا بیست نفر در پی برخورد یک اتوبوس با یک موتورسیکلت در ایالت آندرا پرادش در جنوب هند، جان خود را از دست دادند و تعدادی دیگر دچار سوختگی شدند. این اتوبوس که با ۴۲ مسافر از حیدرآباد به بنگلور در حرکت بود، بلافاصله پس از برخورد با موتورسیکلت در آتش سوخت. گزارش ها

رونی خط حادنه

عکس ازینش است